

روز بیست و چهارم شهرپور استاد عبدالحسین زرین کوب یکی از نوادر فرهنگ دوران معاصر، بلکه همه دوره‌های تاریخ فرهنگ ما درگذشت. حاصل زندگی پرثمر او میراث عظیم و گرانقدری است که برای ملت ایران از همیشه تا جاودان به جای گذاشته است. آثار کم‌نظیر او از نظر تعدد و عمق و تنوع چندان چشمگیر و حیرت‌انگیز است که او را در قلمرو گسترده فرهنگ و ادب و تاریخ ما به اسطوره‌ای بدل کرده است و جای دریغ خواهد بود اگر دانشگاه تهران افزایش حیثیت علمی و افتخار فرهنگی خود را در دیده نیارد و از برپا کردن ستون یادبودی در آستانه دانشکده ادبیات با تندیسی از این اسطوره همیشه زنده فرهنگ و ادب ما بر فراز آن، دریغ ورزد.

هم در حال و هم بعد از این تا قرنهای قرن کدام محقق است که بخواهد در زمینه تاریخ، نقد، عرفان و شعر و ادب تحقیق کند و از مراجعه به آثار استاد بی‌نیاز باشد؟ و کدام مشتاق و تشنه فرهنگ و دانشی است که برای فرونشاندن عطش خویش از رفتن به سرچشمه جوشان آثار او ناگزیر نباشد؟

اندوخته‌های علمی و هنری وسیع و متنوع استاد زرین کوب ذهنیتی بی‌نظیر برای او پدید آورده بود که

مواد و موضوع تحقیق را از پنجره‌های می‌دید که دیگران قادر به تماشا از آن پنجره نبودند. فقدان او فقدان جهانی است که تنها از دریچه نگاه او دیدنی بود. یک عمر کوشش و تلاش مستمر او سبب شد که چشم‌اندازهایی از این جهان گسترده را از چنگ زمان بر باید و برای مردم ما به یادگار بگذارد. دریا که ما قادر نبودیم خود او را از تاراج زمان حراست کنیم هر چند یک یک آثار او، استمرار وجود او را تا ابد ضمانت می‌کند. استاد زرین کوب به قله‌ای رسیده بود که پایان راه بود اما پایان او نبود.

من هیچوقت از استاد نشنیدم که از قوت حافظه خود سخن گوید. از دیگران هم در این باره مطلبی نشنیدم اما یکبار از یکی از دانشجویان شنیدم که وقتی در کلاس درس از او پرسیده بودند که آیا نوشتن این آثار تحقیقی ناشی از فیش برداری و یادداشتهای منظم و بقاعده است، گفته بود من اصلاً برای نوشتن کتابهایم از فیش استفاده نمی‌کنم هر چه خوانده‌ام به یاد دارم و می‌دانم به کجا باید مراجعه کنم اگرچه چنین کاری در سطحی محدود امکان‌پذیر است، اما در سطح گسترده و با توجه به عمق آثار استاد و به شرط آنکه در نقل قول آن دوست دانشجو ایراد و خللی نباشد، باید قوت حافظه استاد زرین کوب را در حد یک معجزه و موهبت الهی بدانیم. این معجزه با توجه به تسلط استاد بر چند زبان و نوشتن اینهمه آثار تحقیقی عمیق و نیز شیوه ساخت و پرداخت آثار او دور از قبول البته نمی‌نماید. تصور می‌کنم بدون داشتن حافظه‌ای بسیار قوی، نوشتن بعضی از آثار استاد شگفت‌انگیز می‌نماید. استاد زرین کوب مبدع نوعی تحقیق روایی و داستان‌گون است که در آن ظرایف هنر بیان داستانی و

دقت تحقیق به هم آمیخته است بطوری که خواننده آثارش نه تنها در خلال مطالعه مطمئن می‌شود که یک اثر تحقیقی درجه اول را می‌خواند بلکه از هنر بیان و پرداخت داستانی آن نیز به تناسب ذوق هنری خود محظوظ می‌شود. نوشتن مطالبی تحقیقی بر این شیوه مستلزم حضور همه اسناد و اطلاعات در ذهنی منظم است نه پراکنده بودن آن‌ها بر فیشها و یادداشتهای پراکنده که مراجعه مدام به آنها سبب گسستگی سبک و سیاق بیان و جریان یکدست و هماهنگ نثر می‌گردد. به این قطعه از کتاب «جستجو در تصوف ایران» دقت کنید:

غیبت نهایی شمس بعدها موجب انتشار این شایعه شد که گویا اصحاب جلال‌الدین وی را کشته‌اند و حتی او را از حضور مولانا به کشتن خوانده‌اند [۳۷] اما این نکته که در ولدنامه هیچ اشارتی به چنین واقعه‌ای نیست و مخصوصاً این امر که مولانا هم هرگز از بازگشت او قطع امید نکرد و در جستجوی او حتی بیش از یکبار به دمشق رفت قبول این روایت را مشکل می‌کند. احتمال آنکه قتل شمس را از مولانا مخفی داشته باشند ممکن است به ذهن بیاید [۳۸] اما این امر هم نه فقط با حالت تسلیم و اطاعت محض مریدان نسبت به شیخ توافق ندارد بلکه وقوع یک همچو جنایتی هم ممکن نبود از ملاحظه و مواخذه شحنة شهر و محتسب شرع مخفی بماند و هیچگونه اتهام و تعقیبی را از جانب مخالفان بر نیانگیخته باشد. قول افلاکی هم که می‌گوید علاءالدین پسر مولانا در قتل شمس دستی داشت، ممکن است به کلی و شاید بدون توجه و

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

دکتر تقی پور نامداریان

# رودی که به دریا پیوست

شعور خود او مبتنی بر شایعه‌ای باشد که بعضی مغرضان نشر کرده باشند تا احیاناً اخلاف او را از هر گونه ادعا نسبت به خلافت و میراث روحانی مولانا بازدارند. کشف شدن یک جسد هم در محلی که بعد به عنوان مقبره شمس معروف شد اگر درست باشد باز ممکن است مربوط به نظیر همین شایعات و اتهامات باشد. این نکته که حتی شصت سال بعد از این احوال هم که این بطوطه جهانگرد مغربی به قونیه آمد، در بین شایعات افسانه‌آمیز دیگری که در باب شمس و مولانا برایش نقل شد [۱۳۶] چیزی از اینگونه واقعه نشنید، نشان می‌دهد که در این سالها هم هنوز اینگونه شایعات درباره شمس و پایان کار او بر سر زبانها نبوده است... (ص ۲۲۸).

سبک و شیوه نثر فوق کاملاً نشان می‌دهد که نویسنده همه اطلاعات را در ذهن خود حاضر و آماده دارد و جریان روان و بی دست انداز بیان، حاکی از سرچشمه‌ای سرشار و جوشان است که استمرار پیوسته جریان معنی را در بستر کلام تضمین می‌کند. اگرچه استاد در متن فوق فقط سه بار به مآخذ لازم ارجاع داده است، اما هر قسمت این نوشته مبتنی بر اطلاع و مطالعه قبلی و مستند به سندی است که بدون شعور بالفعل به آنها و حضور ذهن و اطمینان به صحت محفوظات، نوشتن مطلب فوق ممکن نیست. حتی در سه نقطه‌ای که به مآخذی ارجاع داده شده است، لحن روان و یکدست و صمیمی کلام هیچ تغییری نکرده است. به نظر چنین می‌رسد که استاد ابتدا مطلب را به مناسبت و با اتکاء به اطلاعاتی که در حافظه داشته نوشته است و بعد برای اطمینان بیشتر و راهنمایی خواننده مآخذ را

ذکر کرده است.

گفتگویی که استاد با خوانندگان فرضی خود دارد گفتگویی صمیمانه است. ضمن نقل آنچه در حافظه دارد، به نقد مآخذی که در ذهن دارد نیز می‌پردازد، سؤالا و ابهام و انتقاداتی را که ممکن است به نظر خواننده برسد و سبب شک او شود، خود حدس می‌زند و به آنها پاسخ مناسب می‌دهد و شک و انتقاد او را تصدیق یا رد می‌کند. این اعتراض و انتقادهای محتمل را نه تنها از جانب خواننده عادی اینگونه آثار حدس می‌زند و طرح می‌کند بلکه از جانب خوانندگان اهل تحقیق نیز در نظر می‌آورد و به آنها پاسخ می‌دهد، بطوری که نویسنده در هیأت یک دانای کل در رمان و داستان، در نظر خواننده جلوه می‌کند که نه تنها از تمامی احوال و جزئیات زندگی و آثار و احوال شخصیت مورد نظر خود اطلاعاتی دقیق و مستند به مآخذ دارد، بلکه از اطلاعات و حدس و گمانهای محتمل خوانندگان اثرش نیز کاملاً مطلع است و پیشاپیش به جای آنان، خود ایرادها و اعتراضها و حدسهای محتمل را پیش می‌کشد و شک و شبهه‌ها را مرتفع می‌کند.

خواننده از حضور این دانای کل در یک اثر تحقیقی که مدام حدسها و خیالات او را می‌خواند، در میان می‌آورد و پاسخ درخور می‌دهد، شگفت زده می‌شود و این جنبه زیباشناختی آثار استاد وقتی با نثر او - که بنا بر سرشت و زمینه معنایی اثر تغییر می‌کند و با آن همنا می‌گردد - تقویت می‌گردد، آثار تحقیقی استاد را بسیار جذاب و خواندنی می‌کند. این سبک و شیوه که بخصوص در آثار اخیر استاد مثل شعله طور برجستگی چشمگیری پیدا می‌کند، جنبه هنری آثار او را نیز در کنار جنبه تحقیقی، بسیار افزایش می‌دهد و بر تعداد

مخاطبانش می‌افزاید.

کسانی که با آثار استاد زرین‌کوب کم و بیش آشنایی دارند یا ندارند و دورا دور او را می‌شناسند غالباً او را یکی از اساتید برجسته در قلمرو تحقیق می‌دانند و کمتر با ذوق بسیار لطیف و سنجیده استاد آشنایی دارند اما حقیقت آن است که ذوق هنری و پرورده استاد که از طریق خواندن شاهکارهای ایرانی و غربی به حاصل آمده است و نشانه‌های حضور آن را در اغلب آثار و بخصوص بارزتر در کتاب نقد ادبی او می‌بینیم، یکسره نثار آثار تحقیقی او شده است.

بررسی این موضوع نیز جدا از جنبه تحقیقی آثار استاد درخور دقت و تأمل جداگانه است. قدرت تطبیق کیفیت کلام با مقتضای زمینه معنایی آن که حاکی از ذوق ظریف و حضور ذهن استاد است، نثر او را در آثار تحقیقی‌اش به یکی از دل‌انگیزترین و استوارترین نثرهای فارسی معاصر بدل کرده است که این نیز خدمتی بس شایان به حفظ و حراست و سلامت زبان فارسی و پشتوانه متین آن در حال و آینده است.

خدمتی که استاد زرین‌کوب و چند تن دیگر به فرهنگ و ادب ما کرده‌اند، شاید برای عده‌ای عظمت آن چنان که باید و شاید محسوس نباشد، اما حقیقت آن است که این خدمت مثل رودی همیشه جاری در بستر تاریخ ما تا جاودان همه مشتاقان را سیراب خواهد کرد. چه کسی است که از امروز تا قرن‌ها و قرن‌ها بعد بخواهد درباره عرفان، تاریخ، شعر و ادب و نقد و نظر اطلاعاتی موثق به دست آورد یا در این زمینه‌ها تحقیق کند و از مراجعه به آثار استاد بی‌نیاز باشد؟ انرژی فرهنگی در تاریخ زوال‌ناپذیر است، حتی اگر بیتی بازمانده از ابوحفص سفدی باشد که هزار سال پیش از این



می‌زیسته است.

طبیعی است که تأثیر استاد با حدود پنجاه کتاب تحقیقی و سیصد مقاله آنهم مبتنی بر تحقیقی دقیق و زبانی استوار و جذاب چه تأثیر مستمر شگرفی می‌تواند در فرهنگ و ادب ما به جا بگذارد و چه نقشی در پرورش و ساختار ذهن و بینش ما و نسلهای آینده در طول تاریخ ایفا کند! از جمله ارزشهای تأثیرگذار و بسیار درخور آثار استاد، یکی هم ارتقاء سطح توقع و انتظار محققان و اساتید و دانشجویان ما در حال و آینده است. او و چند نفر انگشت‌شمار دیگر چون او مثل‌های اعلاهی برای اتباع اهل تحقیق‌اند؛ و من تردید ندارم که اگر او نبود سطح و قلمرو کارهای تحقیقی ما بسیار نازلتر از این بود که هست.

آثار استاد و تنی چند بسیار معدود، هم انگیزه کوشش و تلاش مشتاقان تحقیق برای نزدیکی به آن مثالهای اعلی و هم وسیله حراست محققان از سقوط در ابتذال است و البته ملاک و معیار تشخیص فرآورده‌های اصیل و ارجمند از کالاهای تقلبی و مبتذل که این روزها بازار فرهنگ و ادب ما را پر کرده است و نیاز به توضیح نیست که این خدمت بزرگ چه موهبت گرانبگداری برای فرهنگ و ادب ما در حال و آینده است. شیفتگی استاد به میراث ادبی گذشته ما اگرچه سبب شد که او نقد زندگی خود را نثار احیاء و رونق و رواج آن کند، اما بی‌شک این ایثار و از خودگذشتگی مایه حیات و طراوت و نشاط شخصیت و هویت ملی ماست.

گویی این سرشت شخصیت ملی ماست که از رنج و از خودگذشتگی بزرگانی چون استاد زرین‌کوب تازه و سرسبز می‌ماند؛ تازگی و سرسبزی که حضورش برای ملیت و مردم ما چون آب برای ماهی ضروری است، هر

چند ماهی تا وقتی در آب است از ارجمندی موهبت آب بی‌خبر است. وقتی استاد برای معالجه در آمریکا بود و پس از عمل، دو سه باری با او تماس تلفنی داشتیم، از کتابی سخن می‌گفت که درباره عطار نوشته است و این قبل از آن بود که انفارکتوس و یرقان و ذات‌الریه روز به روز حال او را وخیم‌تر کند. بزرگترین لذت حیات استاد زرین‌کوب و یگانه دلبستگی‌اش به دنیا در کوشش برای احیا و شناساندن میراث ارجمند فرهنگی ما و نشان دادن ارزشهای انسانی و زیباییهای آن خلاصه می‌شد.

زندگی برای برآوردن این مقصود بود که حفظ آن برای او اهمیت داشت. این یکسال آخر زندگی گویی پیوسته در حال گریز از سایه سیاه لجوجی بود که مدام او را دنبال می‌کرد و می‌خواست فرصت نوشتن کتابی دیگر را از او بگیرد. فرار از مرگ برای کسانی چون او ناشی از دلبستگی به لذتها و تعلقات دنیوی نیست، ناشی از ترس نگفته ماندن گفتمنی‌هایست که برای بیان و ظهور، آنان را بی‌قرار و مضطرب می‌کند. قبل از آنکه استاد برای معالجه به آمریکا برود، شبی به عیادتش رفته بودم. در بستر دراز کشیده بود. دو نفر دیگر هم غیر از خانم دکتر آریان بودند. سخن از رفتن به آمریکا بود برای معالجه. استاد تردید داشت. از آمریکا چند نفری از دوستانش زنگ زده بودند و به رفتن ترغیبش کرده بودند. من هم عقیده داشتم که اگر تحمل سفر برای استاد مشکل نباشد، رفتن بهتر است. استاد سرانجام راهی سفر شد، ایشان را دیگر ندیدم. به ایران که بازگشتند یکسر به بیمارستان رفتند. حالشان را تلفنی از خانم دکتر آریان می‌پرسیدم. خبرها چندان خوب نبود. چندان که سخنان همسر دانشمند و مهربانشان به تعویق انداختن عیادت را اشاره می‌کرد.

دوروز قبل از درگذشت استاد خبر گرفتیم که حالشان بهتر است و چند کلمه‌ای هم با کسانی که به عیادتش رفته‌اند، سخن گفته است. روز بعد سه‌شنبه بود، بعدازظهر به عیادت استاد رفتم. بر بستر افتاده بود، زرد و لاغر و تکیده، و تند و مقطع نفس می‌کشید. خانم دکتر آریان گفت: از دیروز که آنتی‌بیوتیک او را قطع کرده‌اند، حالشان بسیار بد شده و تبش بالا رفته است. بر بالین استاد ایستادم و با اندوه تمام نگاهش کردم. خانم دکتر سر به نزدیک گوشش برد و صدایش کرد که فلانی آمده! چشمش را به سختی اندکی گشود. سفیدی چشمش زرد شده بود و قسمتی از سیاهی چشم را نیز گرفته بود. با صدایی که گویی تمامی بازمانده توانش را پشتوانه آن کرده بود تا از قعر چاهی عمیق به لب برسد، دوبار تکرار کرد: مرگ همه جا هست! مرگ همه جا هست! این فریاد ناتوان و ضعیف، وه که چه قدر بلند و رسا می‌نمود! بعد از یکسال و چند ماه جنگ و گریز، احساس کردم استاد دل به تسلیم و رضا نهاده است.

کسی که یک عمر سخن از حقیقت و زندگی گفته بود و بسیاری از مردگان را با نفس مسیحایی خود حیات بخشیده بود، سرانجام به کجا رسیده بود؟ به نظرم قهرمانی اساطیری می‌آمد که با کوششی فوق طاقت آدمی خود را به بلندترین قلّه جهان رسانیده است و در آنجا از پای درافتاده است. وقتی با انبوهی از اندوه از کنار او که چشمهایش بسته بود و نفس‌هایش تندتر شده بود، جدا شدم هرگز فکر نمی‌کردم این دیدار آخرم با استاد باشد. دیدار آخر با پیکر خسته و درشکسته اسطوره‌ای بزرگ بر قلّه‌ای بلند! استاد در جستجوی ناکجاآباد به انتهای «کجا» رسیده بود، به مفصل جسم و جان.

ژئوشکاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

ارکندشته ادبی ایران

مندی‌نریشه‌ناری  
یری‌نریشه‌ناری

نظری بر ادبیات ساسانی

دکتر عباس‌علی‌نژاد تبرک‌کوب

سبزی

نقد و شرح تحلیلی و تطبیقی شری

تایم دکتر عبدالمجید نژاد کوب

دفراتایم

مجموعه گفتارها، اندیشه‌ها و تجربیات

تایم

دکتر عبدالمجید نژاد کوب